

فرار از مجازات با کارت قرمز!

کامران علمدهی
 روزنامه نگار

زنجیرش را دور انگشتش چرخاند و به رفیقش قادر گفت: کارهای یوسف خیلی رو اعصابمه! امروز می‌خوام درسی بهش بدم که هیچ‌وقت فراموش نکنه! می‌خوام بنشونمش سرچاش و بهش بفهمونم وقتی من روی بینه دست به سینه وایسته! می‌خوام خان‌گفتن رو بعد از اسمم به دهنش بیخه کنم!

قادر پکی به ته سیگارش زد و در حالی که نیم نگاهی به اصغر می‌کرد گفت: ولش کن اون دیوونه اس! یه دفعه یه کاری می‌کنه که پشیمونی به بار میاد!

اصغر همان طوری که لبه جدول چمباتمه زده بود از داخل جورابش چاقوی ضامن‌دار در آورد و جوری که انگار می‌خواد پشت و رویش را تمیز کند تیزی را روی لبه شلوارش کشید و گفت: اتفاقاً چون روانیه می‌خوام حالیش کنم که این گذر محل رفت و آمد دیوانه‌ها نیست و محدوده منه! به من میگن اصغر شاه‌کش! ۱۵ ساله هرکی می‌خواد از این گذر رد بشه باید به من حق آب و گل بده و خودم هم تاوانش رو دادم. چند وقته دارم فکر می‌کنم چجوری ابدیش کنم! اگر اون دفعه توی اون شلوغی من رو گرفته بودین و میداشتین جواب سیلی که به صورتم زد روی می‌دادم الان واصله من عرض اندام نمی‌کرد... بعد شدمش رضا و داوود و کریم من رو به سخره نمی‌گرفتن...

قادر سیگاری را که پشت گوشش گذاشته بود برداشت روشن کرد و داد به اصغر و گفت: بیا

داداش اینو بکش از فکرتش بیا بیرون. یوسف چند دفعه بیاد و ببینه کسی اینجا آدم حسابش نمی‌کنه دمش رو میذاره رو کولش و میره. بعدشم اون که کسی نیست مرد این گذر تویی و این رو همه می‌دوتن!

چند دقیقه‌ای از نیمه شب گذشته بود... بازار تهران برخلاف روزهایش سوت و کور بود. کوجه‌هایش خلوت و گذرهایش خالی از صدای همهمه رهگذران.

در یکی از گذرها چند جوان ۳۰ - ۳۵ ساله یک پیست حلبی وسط کوچه گذاشته‌اند و با سوزاندن چند تکه چوب خودشان را گرم می‌کنند. در میان آنها قادر چشم به آتش دوخته و آرزوی یک کانون گرم خانواده بر دلش مانده و اکبر با سرعت تخمه‌های آفتابگردان را می‌شکنند و ناصر هم از خاطرات آخرین درگیری‌اش با سهراب می‌گوید اما اصغر چشم‌انتظار است. چشم‌انتظار یوسف که قرار است به خیال خودش درس بزرگی به او بدهد.

اصغر خودخوری می‌کرد و می‌دانست که یوسف بالاخره می‌آید آخرین نگاه او مثل خوره وجودش را می‌خورد یاد چشم‌هایش افتاد که آخرین بار نگاه معتاداری به او کرده بود.

عقربه‌های ساعت از یک نیمه شب گذشته بود که یک نفر از انتهای گذر وارد شد. چشمان اصغر برق زد و گفت خودش امشب تکلیفش رو روشن می‌کنم...

قادر مچ دست اصغر رو گرفت و گفت داداش ولش کن اون میاد و رد می‌شه و میره به ما هم

کاری نداره.

اصغر نگاهی به قادر کرد و گفت: نکنه ترسیدی؟! من که نخواستم کسی به کمکم بیاد خودمم و خودم...

یوسف نزدیک و نزدیک‌تر شد. اصغر مچ دستش را از دست قادر بیرون کشید و با صدای بلند گفت: مگه نگفته بودم دیگه اینجا نینمتم؟! مگه به گوشت نرسوندن که من با کسی شوخی ندارم؟! مگه این گذر بی‌صاحبه که هر وقت دلت می‌خواد بیای و بری و به ریش ما بخندی؟!

یوسف سرشو بالا آورد و با لحنی آرام گفت: من با کسی دعوا ندارم!

اصغر جواب داد: مگه کسی با تو دعواهم می‌کنه؟! بیا بریم یکم جلوتر می‌خوام تنهایی

حسامیم رو باهات تسویه کنم!

یوسف که دستاش می‌لرزید گفت: ما حسابی باهم نداریم من چند روزه غذا نخوردم حالم خوب نیست...

اصغر حرفش را قطع کرد و گفت: داریم، خوبم داریم اما به حسابه که فقط من باید باهات تسویه‌اش کنم... می‌خوام یه خط روی صورتت بندازم که هر وقت رقتی جلوی آینه فقط منو ببینی...

یوسف که تمام بدنش یخ کرده بود و رنگش مثل مچ دیوار شده بود خواست راهش را عوض کند و برود که اصغر سد راهش شد. صدایش بالا رفت و درگیری آغاز شد.

یوسف همان طوری که نفس نفس می‌زد به یکباره حالش دگرگون شد و در حالی که نفسی عمیق کشید گفت: می‌دونی من خیلی قوی‌ام؟

می‌دونی که هرکی با من در بیفته نابود میشه؟ می‌دونی من حالم خوب نیست؟ نگاه نکن دستام می‌لرزه.

اصغر با حالت تمسخر گفت: ترسیدم... خیلی‌ام ترسیدم... به من رحم کن.

در همین حین اصغر با کف دو دستش محکم به سینه یوسف کوبید که او تلو تلوخوران روی زمین افتاد اما بعد بسرعت از روی زمین بلند شد و با چشمانی براق به اصغر گفت: می‌کشم!

این تهدید باعث شد تا اصغر بلافاصله چاقوی ضامن‌دارش را در آورد و با فشار دادن ضامن گفت: می‌خواستم فقط ادبیت کنم اما انگار خودت می‌خوای که نابود بشی.

بعد چند باری چاقویش را بر حرکات سریع و درهم از جلوی چشم یوسف رد کرد. او که انگار خشکش زده بود فقط چشمانش را می‌بست و باز می‌کرد تا اینکه چاقو گوشه بازویش را شکافت و خون جاری شد.

در آن لحظه یوسف انگار نه درد را می‌فهمید و نه متوجه خونریزی شده بود دستش را در جیبش کرد و چاقوی دسته زرش را بیرون آورد و یک ضربه به سینه اصغر زد. اصغر همان طوری که چشم در چشم یوسف دوخته بود چند بار نفس نفس زد و از پشت به زمین افتاد و با صدایی که بسختی در می‌آمد گفت: سوختم! سوختم!

قادر و ناصر بلافاصله خودشان را بالای سر اصغر رساندند و با صدای بلند داد زدند گشتیش دیوونه، روانی، قاتل... در یک چشم بر هم زدن هیاهویی برپا شد و دقایقی بعد صدای آژیر اورژانس به گوش رسید که با سرعت وارد گذر شد

و پس از آن هم چند خودرو و موتور پلیس به محل رسیدند.

یوسف هاج و واج مانده بود و به دنبال راهی برای فرار می‌گشت که قادر و ناصر با انگشت یوسف را به پلیس نشان دادند و گفتند: این نامرد زده.

سرگرد پلیس بسرعت دستبند آهنی را از پشت کمرش برداشت و دور دست‌های یوسف قفل کرد سپس او را به سمت خودروی پلیس هدایت کرد و روی صندلی عقب نشاند بعد دستش را روی سر یوسف گذاشت و گفت بشین.

اصغر هم بلافاصله توسط امدادگران اورژانس به بیمارستان منتقل شد و دقایقی بعد با وجود تلاش کادر درمانی مرگ وی به خاطر پاره شدن ریه و نارسایی تنفسی و خونریزی ناشی از اصابت جسم برنده تایید شد.

مأموران پس از انتقال یوسف به اداره آگاهی تحقیقات را آغاز کردند و او در همان مراحل اولیه بازجویی بدون هیچ مقدمه‌ای به قتل اصغر اعتراف کرد.

اما ساعاتی بعد یزدان برادر یوسف که تازه از ماجرا آگاه شده بود خودش را به اداره پلیس رساند و کارتی را که عکس یوسف روی آن بود به مأموران نشان داد. روی کارت نوشته شده بود: «بیمار روانی مزمن»

یزدان گفت: برادرم بیمار است و تاکنون ۱۳ بار در بیمارستان روانی بستری شده. او اختلال دوقطبی و اسکیزوفرنی دارد و سال‌هاست با داروهای اعصاب و روان زندگی می‌کند. باور کنید

که اگر دارو نخورد یک روز هم نمی‌تواند زندگی کند. حتماً او را اذیت کردند. جناب سرگرد باور کنید برادرم قاتل نیست! حتماً ترسیده و خطایی کرده... افسر پرونده کارت را از یزدان گرفت و نگاهی به آن کرد و بعد هم نگاهی به پشت کارت و تاریخش انداخت و گفت: این کارت که ۴ سال پیش منقضی شده!

یزدان جواب داد: بله کواتهی از من بوده تمدیدش را پشت گوش انداختم. باید برادرم را می‌بردم و تاریخ کارت را تمدید می‌کردم اما باور کنید برادرم مشکل روانی دارد. اگر پزشکان هم او را معاینه کنند حرفم را تایید می‌کنند.

افسر پرونده همان طور که کارت در دستش بود به یزدان گفت: من کپی کارت را به پرونده ضمیمه می‌کنم، اما تا پزشکی قانونی آن را تایید نکند اتفاقی که برادرت را از اشد مجازات تیرنه کند، نمی‌افتد. ضمن اینکه این کارت هم ۴ سال پیش از اعتبار ساقط شده است!

فردای آن روز به دستور بازپرس شعبه قتل، یوسف برای معاینه‌های روانی و صحت عقلی در حین ارتکاب جرم به پزشکی قانونی معرفی و منتقل شد و این سازمان پس از معاینه‌های لازم و مرتبط در گزارشی اعلام کرد: «پس از معاینه متهم مشخص شد که وی اختلال مزمن روانپزشکی (خلقی - دوقطبی) دارد و می‌تواند با مصرف داروهای تجویزی توسط پزشک متخصص به ندامتگاه منتقل شود. ضمن اینکه این علائم در حد فقدان قوه تمیز و اراده نیست و وی در زمان ارتکاب جرم مسئول رفتار و اعمال کیفری خود بوده است.»

مهم نیست با صدای بلند گفته شود یا آهسته، اهمیتی ندارد شوخی باشد یا جدی و حتی ضمانتی نیست برای تیرنه شدن. تنها یک توجیه است تا سایر افراد حس کنند که وی روانی است و دارنده کارت قرمز!

بی تردید همه ما دیده یا شنیده‌ایم که فردی مرتکب جرمی شده و بعد هم خودش یا خانواده‌اش سعی داشته‌اند او را روانی معرفی کنند تا شاید از مجازاتش کاسته شود یا مورد عفو و بخشودگی قرار گیرد.

اما همه اینها تنها یک خیال ساده است که بسیاری فکر

می‌کنند برای فرار از مجازات می‌توانند انگ روانی بودن را به خود چسباندند.

به زعم حقوق‌دان‌ها و روانشناسان، داشتن کارت قرمز نه تنها کمکی به کاهش مجازات‌های کیفری نمی‌کند بلکه یک ضد امتیاز محسوب می‌شود. چرا که در محاکم تنها ملاک بررسی رفتار متهم پزشکی قانونی است که در زمان ارتکاب جرم مسئول رفتارهای خودش بوده یا خیر.

بی‌شک بسیاری از متهمان بوده‌اند که تا پیش از دستگیری فضا و بستری را فراهم کرده‌اند تا با جانداختن این مضمون

که من یک روانی ام شرایط را برای گردنکشی و رفتارهای مجرمانه‌شان باز کنند اما پس از دستگیری و تأیید صحت سلامت افراد همانند سایرین مورد مجازات قرار می‌گیرند.

البته هستند افرادی که به لحاظ روانی دچار مشکلاتی هستند و حتی کارت قرمزی هم از سوی پزشکان متخصص دارند اما این کارت‌ها صرفاً برای موجه کردن اعمال مجرمانه نیست و در صورت روان پریشی باید مورد درمان قرار گیرند ضمن اینکه این کارت‌ها به نوعی یک شناسنامه درمانی است به تعبیر دیگر اگر فردی با مشکلات مزمن

کارت قرمز ملاکی برای صدور حکم نیست



علی دلاری
 قاضی دادگستری

در چنین پرونده‌هایی داشتن کارت قرمز متهم برای ملاک ملاک نیست. ملاک برای ما وضعیت متهم در زمان وقوع جرم است. ممکن است فردی به خاطر ابتلا به بیماری

روانی کارت قرمز داشته باشد یا برخی نیز با روش‌های تقلیلانه و نادرست برای رسیدن به اهداف یا امور غیر قانونی مثل معافیت از سربازی چنین کارت‌هایی جعل کرده باشند اما بازهم شرط رسیدگی به پرونده و صدور حکم بررسی تخصصی از سوی کارشناسان است یعنی در هر صورت ما رسیدگی به پرونده را ابتدا بر اساس نظریه سازمان پزشکی قانونی و انجام معاینه‌های مرتبط می‌سنجیم و سپس در زمان رسیدگی متهم را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

به هر حال در نظر داشته باشیم که پس از وقوع یک جنایت، گزارش پلیس می‌تواند بسیاری از گره‌های ماجرای متهمان روانی و غیرروانی را باز کند. بی‌شک فردی که مشکلات روحی و روانی دارد - بدون در نظر داشتن کارت قرمز - شیوه قتل و جنایت او کاملاً متمایز از فردی است که در زمان ارتکاب به جرم آگاهانه دست به جنایت و قتل می‌زند. حتی پس از ارتکاب جرم هم رفتارهای فرد روانی با فرد سالم متفاوت است. به طور مثال فردی که به لحاظ روانی از سلامت کامل برخوردار است و آگاهانه دست به جنایت می‌زند پیش از عمل تا



دکتر مسعود فغانی
 روانشناس و مشاور خانواده

کارت قرمز مزمن‌روانی با انجام آزمایش‌ها و معاینه‌های متعدد از سوی مراکز روان درمانی برای برخی افراد روان پریش صادر می‌شود که نشان می‌دهد آن فرد همانند افراد

معلول جسمی دچار مشکلات روحی و روانی است، البته تأکید می‌کنم که اگر فردی روانی باشد و چنین کارت‌هایی را دریافت کند هم برای خودش و هم برای جامعه خطر آفرین است. در حالی که برای افراد با معلولیت‌های جسمی موضوع برعکس است و به مشکلات جسمی فقط خودشان را آزار می‌دهد. ضمن اینکه داشتن این کارت علاوه بر اینکه فرد را از همه امتیازهای یک فرد عادی محروم می‌کند بلکه می‌توان به صراحت گفت که شخص با داشتن کارت قرمز دچار

در واقع وقتی به کسی می‌گوییم روانی مزمن و کارت‌ها با این عنوان به او می‌دهیم یعنی فرد دچار یک بیماری روانی کهنه است که سال‌هاست با آن درگیر است و به اعتقاد من رهایی از آن دور از ذهن است، البته روی کارت‌های قرمز مزمن روانی تاریخ انقضایی حک شده که به این معنا نیست که فرد پس از آن تاریخ بهبود پیدا می‌کند بلکه به این خاطر است که صادرکنندگان کارت‌ها و متخصصان بر این باورند که فرد بیمار در

برای حل معضلات روانی جامعه نشانه‌گذاری را کنار بگذاریم

تاریخ‌های قید شده بهتر است بیمار را دوباره مورد معاینه قرار دهند و علائم روانی بیمار را کنترل کنند. البته ما باید به این مسأله توجه کنیم، فردی که دچار بیماری مزمن روانی و روان پریشی است باید هدایت، مدیریت و راهبری رفتاری شود، چراکه رها کردن چنین افرادی در جامعه بدون کنترل می‌تواند باعث وقوع قتل، تجاوز و جنایات متعدد شود. بنابراین لازم است که در مواجهه با چنین افرادی دو مسأله را در نظر داشته باشیم، اول اینکه بگوییم چنین افرادی وجود دارند یا خیر و دوم اینکه اگر وجود دارند باید مورد کنترل قرار گیرند. در غیر این صورت باید منتظر گرفتاری‌های بعد از آن باشیم. ضمن اینکه نگهداری و کنترل چنین افرادی نباید فقط به نگهداری محدود شود، باید نگهداری همراه با درمان باشد.

این راهم باید مد نظر داشته باشید که به نظر می‌رسد در حال حاضر سازمان نظام وظیفه تنها جایی است که افراد را برای کارگیری مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بنابراین وقتی برخی از جوان‌ها برای فرار از اعزام به سربازی دست به هرکاری می‌زنند ممکن است برخی برای به دست آوردن معافیت از خدمت تلاش مضاعفی برای بازی کردن نقش یک فرد روان پریش ایفا کنند و حتی اگر بیماری روانی هم داشته باشند آن را پررنگ‌تر کنند.

با این حال به‌عنوان یک متخصص در امر روانشناسی با قاطعیت می‌گویم که فرد سالم نمی‌تواند حتی یک گنجشک را بکشد و اگر فردی مرتکب قتل می‌شود به



طور حتم مشکلات روانی دارد، البته در جامعه ما افراد بسیاری دچار مشکلات روانی هستند که غالباً خطری برای دیگران ندارند. من نمی‌توانم آمار دقیقی از این گونه افراد ارائه دهم اما بایک مثال ساده می‌توانم عمق و وسعت این موضوع را تشریح کنم. شما به بسیاری از خانواده‌ها و روابط‌شان با بستگان‌شان نگاه کنید؛ قهرها و کدورت‌ها و اختلاف‌ها در خانواده‌ها نشانه بزرگی است. اگر از من بپرسند که ۱۰ خانواده خوشبخت را نام ببر، به سختی می‌توانم به ۵ خانواده اشاره کنم اما از آن طرف اگر به من بگویند که ۱۰ خانواده مشکل دار را معرفی کن می‌توانم ۱۰۰ خانواده را معرفی کنم.

نکته آخر هم در مورد پرونده‌هایی است که متهمان آن بیساری دوقطبی دارند. این افراد دارای دو وجه شیدایی و افسردگی هستند؛ زمانی که دچار شیدایی می‌شوند می‌توانند برای دیگران خطر آفرینی کنند و در زمان افسردگی به خودشان آسیب می‌زنند.

بنابراین ما اگر به دنبال حل مشکلات و معضلات روانی در جامعه هستیم باید نشانه‌گذاری را کنار بگذاریم و به دنبال نتیجه‌گرایی باشیم. اگر در خانواده‌ها احساس رضایتمندی به وجود آید بی‌شک بسیاری از مشکلات رفع خواهد شد و برعکس آن یعنی اگر مشکلات خانوادگی سر باز کند اثر آن در جامعه هویدا می‌شود؛ برخی مشکلات روانی نیاز به دارو دارند اما اغلب بیماری‌های روانی نیاز به روان درمانی دارند و بی‌توجهی به آن می‌تواند تبعات جبران‌ناپذیری برای جامعه داشته باشد.